

23 KASIM 1991

7422 ISRAELI, Md. Shamoon. Jâm-i-Jam—a compendium of contemporary social and educational problems. *Indo-Iranica* 18 iii (1965), pp. 12-34

Jâm-i-jam - muasır ictimai ve eğitim problemlerinin bir kütüphanesi

MADE TAYINLANDIKYAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Cam-i Cem

27 AGUSTOS 1992

Custucu, 130

جام جم : مرتضوی، منوچهر

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

ش: ۱، س: ۵، مهر، آبان، آذر ۱۳۳۲، ص: ۹-۳۹

ش: ۲، س: ۵، بهمن، اسفند ۱۳۳۲، ص: ۱۷۹-۲۰۸

ش: ۱، س: ۶، فروردین، اردیبهشت، خرداد ۱۳۳۳،

ص: ۴۲-۵۷

CAM-CEM
69
FEB

835. ŠAHSARĀMI, Md Kalim. "Eštelâh-e jâm-e Jam dar še'r-e fârsi". *Dâneš* 13 (bahâr 1367/1988) pp. 109-116.
[L'expression *jâm-e Jam* dans la poésie persane]

Revue rapide des significations que les expressions à peu près équivalentes de *jâm-e Jam*, *jâm-e jahânbin*, *Jâm-e Key Xosrow*, *jâm-e Eskandar*, etc. ont dans la poésie persane, et en particulier dans l'œuvre de Hâfez. L'A. cite la tradition lexicographique (*Qiyâs al-loqât*), l'opinion de Mo'in à ce propos (v. *Farhang-e fârsi*, vol. 5, s. v. *Jâm-e Key Xosrow*), et fournit les vers de quelques poètes où l'on rencontre ces expressions. A ce sujet on peut aussi se référer aux pages de A. Bausani, dans *La letteratura persiana*, Milan 1968, pp. 145-148. P. O.

24 EKİM 1991

- Cam-i Cem

03 OCAK 1994

030069
CAM-CEM
HAFEZ
SIRAZI

4664. Barūmand Sa'id, Ğawād: Hâfiz wa ğâm-i Ğam / ta'lif: Ğawād Barūmand Sa'id. - Cāp 1. - Tihân: Pāzang, [1988] = 1367 h.s. - 207 S. - (Maġmū'a-i Hâfiz-šinâsi) Inhaltsang.: Hafis-Studie. - Pers., in arab. Schr. 8 E 5334

MADE TAYINLANDIKYAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

30983

30069

24 EKİM 1991

Cam-i Cem

7471 MORTAZAVI, MANUCHEHR. "Jâm-e jam." (in Persian) *Rev. de la Fac. des Lettres de Tabriz* 5, no. 2 (1953) 179-208. A study of the use of this mystic phrase in the diwan of Hafez.

07 EKİM 1994

030069
CAM-CEM
HAFEZ
SIRAZI

1009. BORUMAND SA'ID, Javad. *Hafez o jâm-e Jam*. Tehran, Pazhang, 1367/1988, 207 p.
[Hafez et la coupe de Jamshid]

جواد برومند سعید: حافظ و جام جم

Etude sur la "coupe de Jamshid" chez Hafez, avec recueil de tous les témoignages sur *jam-e Jam* dans la littérature persane.

C. F.

MADE TAYINLANDIKYAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

همچنان در راه هدف نهائی پیش میروند. تاسیس مؤسساتی مانند یونسکو و ایتال آن که هدفی جز نزدیک ساختن افراد ملل مختلف بیکدیگر و ایجاد تفاهم بین المللی ندارند ز نتایج آشکار این نهضت مقدس است. امیدواریم همچنان که در سر لوحه آمال بانیان آن مضبوط است مر بیان و فلاسفه و دانشمندان ممالک مختلف با همکاری صمیمانه خود نالوده جهان نوینی را بریزند که اساس آن بر پایه احترام متقابل و بشر دوستی و نوع پروری ستوار باشد.

منابعی که در تنظیم این مقاله مورد و استناد قرار گرفته اند به قرار زیر است:

- 1 - L, individualisation de l'enseignement
par Henri Bouchet.
- 2 - Encyclopedie de Monzie, Tome XV. Education et
Instruction
- 3 - Education et culture.
- 4 - Pédagogie générale de René Hubert
- 5 - Histoire de la Pédagogie de René Hubert
- 6 - Cahiers de Pédagogie moderne pour l'enseignement
du premier degré
- 7 - Emile de J.-J. Rousseau
- 8 - L, Investigation pédagogique par E. Planchard

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Araştırmaları Merkezi
Kütüphanesi
Prof. Dr. Nihad M. ÇETİN Bölümü

ج = جام جم در دیوان حافظ

می توان بضرس قاطع این عقیده را اظهار کرد که در آثار هیچک از شعراء عارف ایران «جام جم» بزبانی و دل انگیزی و تنوعی که در دیوان شاعر آسمانی شیراز بکار رفته بیشم نمیخورد. «حافظ» بهتر از هر کسی مفهوم جام جم را دریافته و زیاتر و عالتر از هر کسی آنرا استعمال کرده است. اصولاً «حافظ شیراز» خود، جام جم را که متجلی انوار حقیقت و آئینه اشراق نور جمال معشوق ازلی است بدست آورده و حقایق اولین و آخرین را بی برده در آن جام آئینه سان مشاهده میکند.

«حافظ» چون بعضی برمیخورد و با مشکلی روبرو میگردد روی بدرگاه پیر مغان میآورد و در قدح آئینه کردار او آینه را که با چشم عقل یعنی بنور تجارب دیدنی نیست می بیند و راهی را که بیای چوبین استدلال پیودنی نیست می بیاید.

در دیوان شاعر بزرگوار ما «جام جم» با «جام شراب مستی بخش حقیقی» یکی است و شاعر عارف بدست آوردن این جام سحرآمیز را برای کسانی مندوب میدانند که در بانسی مبخانه و دردی کشی خسخانه اختیار کنند و خاک میکده عشق را کحل بصر سازند:

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد که خاک میکده کحل بضر توانی کرد

«جام جم» حافظ شامل و متضمن همان مفهوم و مفهوبست که در شرح جام جم در قسمت اول و دوم اینمهتال (۱) بتفصیل بیان کردیم، یعنی دل پاک و مذهب عارف که از غبار غرائز حیوانی و امیال جسمانی و احساسات دنیوی زدوده و قابل تجلی نور حقیقت شده باشد یا بقول شیخ محمود شبستری «نفس دانا» (۲). برای اثبات این موضوع

(۱) - رک: «الف-مفهوم کلی جام جم» و «ب-جام جم در آثار دیگران»

(۲) - «شیخ محمود شبستری» در «کنز الحقایق» آنجا که تعبیرات مختلف خردمندانه آنرا در باره «جام کیتی نمای جم» شرح میدهد و عقیده حکما را که آن جام را «جام آب» پنداشتند و نظر منجمان را که گفتند «اصطرب بود آن» با کمان گروهی را که جام جم را «آئینه» تشخیص دادند ذکر میکنند میگوید:

28 MAYIS 1996

MAHMET AKIF ERGÜDÜK
SÜREKLERİNE İZLENİMLER

است . (قاموس الاعلام ترکی) .

جام پر از شیر و می . [م ب آ]
(مر کب) بیالۀ بلور وحلی و مانند آن
(آندراج) . || کنایه از بیالۀ پراز آب کوثر
باشد . (برهان) . (آندراج) . (ناظم الاطباء) .
بن داد جامی پر از شیر و می . نظامی .
|| دهان معشوق را نیز گویند . (برهان) . لب
و دهان معشوق . (ناظم الاطباء) .
(آندراج) . || کلامی که شنیدن آن مردم
را بشود اندازد و حال آورد . (برهان) .
کنایه از کلام خوب و شیرین که مستی و حال
آرد . || اشعار خوب را نیز گفته اند .
(برهان) . (ناظم الاطباء) . و رجوع به
جام پر از می شود .

جام پراز می . [م ب آ] (مر کب)
قدح پر از شراب || جام پر از شیر و می
است که کنایه از بیالۀ پراز آب کوثر باشد .
(برهان) . (ناظم الاطباء) . || لب و دهان
معشوق . (برهان) . || کلام و اشعار خوب .
(برهان) . رجوع به جام پراز شیر و می شود .
جام پیش دهان بردن . [ب د]
(مص مر کب) قدح می سر کشیدن ؛

روان گردید خوناب دام از ساغر دیده
بیاد لعل او چون جام می پیش دهن بردم .
فغانی شیرازی (بنقل ارمغان آصفی) .
جام پیمان . [ب] (ن ف مرخم) کنایه از
شرابخوار . (آندراج) . قدح نوش ، آنکه
جام بسر کشد ؛

جز این جام پیمای صها سرود
نسازد کسی شیشه از چنگ و ورود .

ملا طغرا (بنقل آندراج) .
جام پیمودن . [د] (مص مر کب) .
کنایه از شراب خوردن . (آندراج) .
جام هر کشیدن ؛

هنوز از زمانی فزون شادکام
نه پیموده بدشاه امامجام . (کرشاسب نامه) .
از آن می یکی جام پیمان
که رنگ آورد از عقیق بین .
فخر کرکانی . (بنقل آندراج)

جامنوتن . [ت] (مص مر کب) . بلف
زند و بازند (۲) . بمعنی رسیدن باشد .
(برهان) . این کلمه مصحف جامنوتن باشد
و هزارش و بمعنی رسیدن است . (حاشیۀ
برهان مصحح دکتر معین) . رجوع به
جامنوتن شود .

جام جیم . [م ج] (ا ح) بیالۀ جمشید
که ساخته حکما بود . از هفت فلک درو
معیانه و مشاهده کردی . (شرفنامه منیری) .
بیالۀ جم و بیباله یا آئینه سلیمان و یا اسکندر
که همه عالم در آن بنا برافسانه نموده میشد .
(ناظم الاطباء) . جام جمشید ، جام جهان
آرا ، جام جهان نما ، جام جهان بین ، جام
کیخسرو ، جام کیتی نما ، جام عالم بین . و رجوع
به جام جهان نما شود .

بدست گرفتن ؛

آنکس که بدست جام دارد

سلطانی جم مدام دارد . حافظ .

|| جام بکف آوردن .

جام بر تارک سر کشیدن . [ب ب ر]
ک س ک د [] . (مص مر کب)
کنایه از شراب خوردن بیکبار چنانکه از
وی چیزی نماند . (آندراج) .

عاشق اگر بود خواهی درصاف می خوارگان
جام می بر تارک سر رایگان باید کشید .
معزی (بنقل آندراج) .

جام برداشتن . [ب ت] (مص مر کب)
شیشه یا آئینه را از بنجره برداشتن ؛

شب روم برام آن مه چشم بر روزن نهم
جام بردارم بجایش دیده روشن نهم .

ذهنی اسفغانی . (بنقل ارمغان آصفی) .

جام بر سر کشیدن . [ب س ک د]
(مص مر کب) کنایه از شراب خوردن بیکبار
چنانکه از وی چیزی نماند (آندراج) ؛

اگر تردامنی جامی بسر کش
خط موجی بهر اندیشه در کش .

حکیم زلالی (بنقل آندراج) .
|| کنایه از آغاز کردن نامه بنام خدا چنانکه

در شعر زیر ؛
بود نامه نشاء بخش ادا
که بر سر کشد جام حمد خدا .

میرزا محمد علی ماهر (بنقل آندراج) .

جام بر سنگ زدن . [ب س ز د]
(مص مر کب) کنایه از توبه کردن و گذشتن
از شراب باشد . (برهان) . توبه کردن از
شراب و شکستن جام . (ناظم الاطباء) . کنایه
از شراب توبه کردن . (آندراج) . و رجوع
به جام باده بر سنگ زدن شود .

جام بزرگی . [ب ب ز] (ا ح) توره از
ایل بهارلو . (از ایلات خسته فارس) . (از
جغرافیای سیاسی کیهان ص ۸۶) .

جام بکف آوردن . [ب ک د]
(مص مر کب) بیالۀ بدست آوردن ، قدح
بدست داشتن ، جام بدست داشتن ، رجوع
به جام بدست داشتن و جام خواستن ، و جام
دادن ، و جام گرفتن شود .

جامبودنیسا . [ا ح] (۱) لقب کانیسکا .
یکی از پادشاهان بسیار مقتدر هند است .
که باقیصر روم ، مارک آنتوان ، رابطه
داشته است . و چون در عصر خود مقتدر
ترین پادشاه هند بود اورا باین لقب که
بمعنی خداوند تمام هندوستان است میخواندند .
(از احوال و اشعار رودکی ص ۱۰۷) .

جام بورک . [ب ب ر] (۱) کاسه آتش بنوا .
(ناظم الاطباء) . رجوع به آتش بفرای ذیل
کلمه آتش در همین لغت نامه شود .

جامیه [ی] (ا ح) (۲) قصبه ایست در
جزیره سوماترا با فاصله ۲۵۰ هزار گز از
یالباگانک در رساجل نهزی بهمین نام واقع

جام جم یا جام جهان نما در شاهنامه منسوب
به جمشید نیست بلکه فردوسی آنرا به
کیخسرو نسبت کرده است ؛

جام جم خاص تست خاقانی
دردی دهر دلگسل چه کنی ؟ خاقانی .

زان جام جم که تاخط بغداد داشتی
بیش از هزار دجله ندیدم ؛ بصحگاه . خاقانی .

گر چه خرد در خطا است بر خط میدار سر
تاخط بغداد ده دجله صفت جام جم . خاقانی .

عمر جام جم است کایامش
بشکند خرد پس به بندد خوار . خاقانی .

آن جام جم پرورد گو ، آن شاهد رخ زرد گو
آن عیسی هر درد گو تریاق بیمار آمده .

خاقانی .
تاکی ز کاس زویزن گاهی غسل گاهی لب
می کش بسان تهمن اندر عجم از جام جم .

سنائی .
ما بستی جام جم برداشتم . عطار .
سغن میرقت دوش از لوح محفوظ
نگه کردم چو جام جم نباشد . عطار .

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت زیبگانه ؛ تمنا میکرد .
حافظ .

حافظ مرید جام جم است (۴) ای صبا برو
وز بنده بندگی برسان شیخ جام (۵) . حافظ .
دلی که غیب نایست و جام جم دارد
زخاتمی که دمی گم شود چه غم دارد . حافظ .

جام جم آئینه دار کاسه زانوی ما است
ما چو طفلان هر طرف بهر تماشا میرویم .
صائب .

جهان ای برادر چو جام جم است
ناینده سیرت مردم است . ادیب پیشاوری .

|| کنایه از دهان ؛
بطلاق دو ابرو بر آورده خم
گره بسته بر خنده جام جم . نظامی .

|| جام شراب . (مزدیسنا ص) .
جام جمشید . [م ج] (ا ح) جام جم ،
جام جهان نما ، رجوع به جام جم و جام جهان
نما شود .

جام جهان آرا . [م ج] (ا ح) جام
جم ، جام جهان نما . رجوع به این دولت شود .

جام جهان بین . [م ج] (ا ح) جام
جم ، جام جهان نما . به رجوع به این دو کلمه
شود .

جام جهان نما . [م ن] (ا ح) جام جم ؛
جامی که همه عالم در آن نموده میشد .
آقای دکتر معین در مقاله خود به عنوان
(جام جهان نما) نویسد ؛

در نظم و نثر پارسی بارها از جامی بنام « جام
جهان نما » و اسامی دیگر « جام کیخسرو »
جام جم ، جام جمشید ، جام کیتی نما ، جام
جهان بین ، آئینه سلیمان ، آئینه سکندر
و غیره ، یاد کرده اند و فرهنگ نویسان

جام و اسکندر در دیوان مسعود سعد:

در دیوان مسعود سعد بر اثر نیک استقصای ناقص این ابیات که در نخستین «اسکندر» و «آب حیوان» و «جام» و در دودیکر «اسکندر» با «جام» ذکر شده است بنظر رسید:

- ۱- همی چون سکندر بگشتم از آنک
بماند بهر شهر از من اثر
سکندر ندید آب حیوان و من
همی بینم اینک بجام تو در (۱)
- ۲- تو شاد همی باش بدین فرو و بدین شان
باحشمت اسکندر و با مرتبت جم (۲)
- ۳- ای شاه عدو بندی وهم قلمه گشای
ایخسر و جمجهام سکندر سیمای
جام و جمشید و کیخسرو و اسکندر در دیوان امیر معزی:
در دیوان امیر معزی «جام» با سکندر نسبت داده نشده و «آئینه اسکندر» نیز
بنظر نمی رسد ولی:

- ۱- اسکندر در این ابیات با جم و جمشید مقترن است:
با فر تو و فتح تو در مشرق و مغرب
از فر جم و فتح سکندر که کند یاد (۴)
ایضاً: دولت جمشید و اسکندر بایشان داد چرخ
آفتاب دولت جمشید و اسکندر تویی (۵)
- ۲- در این ابیات نیز اسکندر با کیخسرو آمده:
از عجایب هست در ایام فرزندان تو
هر چه در افسانه کیخسرو و اسکندر است (۶)
یا: همیشه رای تو روشن همیشه عزم تو محکم
یکی چون جام کیخسرو یکی چون سد اسکندر (۷)
ایضاً: چون همت بزرگ تو هرگز نداشتند
کیخسرو و سکندر و نوشیروان هم (۸)
- « رزم را افراسیاب و بزم را کیخسروی
داد را نوشین روان و ملک را اسکندری (۹)

- (۱) - ص ۲۰۱ دیوان مسعود
- (۲) - ص ۳۶۵ < <
- (۳) - ص ۷۲۳ < <
- (۴) - ص ۱۳۹ دیوان امیر معزی
- (۵) - ص ۷۱۲ < <
- (۶) - ص ۱۰۱ < <
- (۷) - ص ۳۸۹ < <
- (۸) - ص ۴۸۹ < <
- (۹) - ص ۷۱۵ < <

اختلاف جام جم و آئینه اسکندر در دیوان خاقانی:

خاقانی «آئینه سکندر» را در مفهوم «گیتی نمایی» می آورد و البته «گیتی نمایی»
صفت و وظیفه اختصاصی «جام جم» است:

عکس یکجامش دو گیتی می نماید کز صفات

آب خضرو آئینه جان سکندر ساختند

(دیوان ص ۱۲۲)

«جام سکندر» یعنی اختصاص «جام» که از لوازم و مختصات «جمشید» است،
به «اسکندر» در دیوان خاقانی قابل توجه است:

چون زاب خضر جام سکندر کشد ببزم
گنج سکندر از پی یغما برافکنند
(ص ۱۴۵)

ایضا در این ابیات «جام» با اسکندر و «آئینه اسکندر» اقترانی دارد:

جام و کفش چون بنگری هست آفتاب و مشتری

جام آئینه سکندری می آب حیوان باد هم (ص ۴۶۹)

یا: کاب حیوان کجا سکندر جست
تشنه فیض جام او زبید
یا: هزارجان سکندر صفات خضر صفا
نثار چشمه حیوان جام او زبید
«خاقانی» در بیت زیر «آئینه دل» می سازد و براد میرسد و از بر تو این آئینه
درخشان کوس اسکندری میزند:

ساختم آئینه دل با فتم آب حیات
گرچه باور ناید تم خضر وهم اسکندر هم
(ص ۲۵۲)

در این ابیات نیز «اسکندر» با «جمشید» و «کیخسرو» و «تخت کیان» اقتران

پیدا کرده است:

کیخسرو ورستم کمان جمشید اسکندر مکان

چون مهدی آخر زمان عدل هویدا داشته (ص ۳۹۷)

ایضاً: اسکندر نامجوی گیتی
کیخسرو و کامران دولت (ص ۴۹۶)

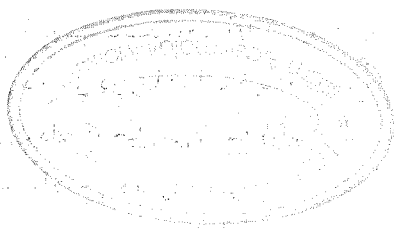
یا: گرسکندر زنده ماندی تا کنون
پشتش از تخت کیان بر خاستی
(ص ۵۱۷)

یا: اسکندر نانی بین جمشید کیانی بین

خورشید معانی بین آثار چنین خوشتر (ص ۷۸۹)

نعره‌هاشان می‌رسد در گوش من
 اهل جنت پیش چشمم ز اختیار
 در کشیده یکدگر را در کنار...
 همچنین می‌گفت سرمست و خراب
 داد پیغمبر گریبانش بتاب
 گفت همین درکش که است گرم شد
 عکس حق لایستحی زد شرم شد...
 شعرا در باب اینکه باید بهشت را در
 همین دنیا بدست آورد مضامین بسیاری
 ساخته‌اند. در این شعر حافظ:
 [گراز آن آدمیانی که بهشت هوس است
 عیش با آدمی چند پریزاده کنی]
 نیز به همان فکر بر می‌خوریم که گویی
 به بهشتی به معنی عام معتقد نیست و ما را
 به غنیمت شمردن پنج روز زندگانی
 و عیش نقد دعوت می‌کند و بهشت نسبی را

به طالبان آن وامی‌گذارد.
 «مقاله، ص ۲۰۵-۲۰۲»
 معتزله می‌گویند این هر دو [ثواب
 و عقاب] بر حق تعالی واجب است و ثواب
 و عقاب را ثمره طاعت و معصیت می‌دانند
 و معتقدند که خداوند مردم طاعت پذیر
 و نیکوکار را به بهشت خواهد برد و مجرم
 و بزه‌مند را به دوزخ خواهد افکند و جویاً،
 بر خلاف اشعریه که می‌گویند ثواب فضل
 و عقاب از جهت عدل است و هیچ یک بر
 خدا واجب نیست و او را می‌رسد که هر
 چه خواهد کند که فعال ما ینشاء است.
 جع: شرح موافق، طبع آستانه، ج ۳، ص
 ۲۳۴، مطالع الانظار به همراه شرح
 موافق، ج ۳، ص ۵۷۵.
 «بهاء، ج ۲، ص ۳۱۲»
 نیز: رجوع شود به مصباح، ص ۱۱۹.



زماهی به جام اندرون تبار
 نگاریده بیکر بد و بیکره
 چه کیوان، چه هر مز چه بهرام و شیر
 چه مهر و چه ماه و چه ناهید و تیر
 معزی نیز آن را جام کیخسرو نامیده
 است:

همیشه رای تو روشن، همیشه عزم تو محکم
 یکی چون جام کیخسرو، یکی چون سدا سکندر
 عطار آن را جام جم خوانده است:
 آب حیوان چون به تاریکی در است
 جام جم در دست جان خواهم نهاد
 حافظ نیز آن را جام جم می‌خواند:
 سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
 آنچه خود داشت زیگانه تمنا می‌کرد
 در کتابهای لغت برای جام جمشید
 هفت خط معین کرده‌اند و نشانه‌های
 باده‌گساری بوده است و خط هفتم را خط
 جور گفته‌اند که هیچ پهلوانی نمی‌توانسته
 است از عهده خوردن و سختی آن برآید.

بعضی هم مقصود از جام جم را
 اصطراب می‌دانند که هفت خط داشته
 و عرضها و طولها در آن ضبط بوده و در
 نجوم برای شناسایی ستارگان و نحوه قرار
 گرفتن آنها بکار میرفته است.

در اصطلاح صوفیان جام جم یعنی دل
 و عده‌ای آن را به روح تعبیر کرده‌اند. شیخ
 عطار در کتاب الهی نامه آن را روح

«ج»

جاروب لا:

جاروب لا - لا.

جام جَم:

جام جم در فارسی به جمشید اطلاق
 می‌شود و گاهی شعرا منظورشان از جم،
 سلیمان بن داوود است، چنانکه مقصود از
 ملک سلیمان، شیراز و تخت جمشید
 است. در افسانه‌های قدیم مذکور است که
 جمشید جامی داشته که اسرار دنیا را
 نشان می‌داده است. این جام را جام
 جهان نما و جام گیتی نما نیز گفته‌اند.
 فردوسی جام گیتی نما را از کیخسرو
 دانسته و در داستان بیژن و منیژه گوید که
 چون گیو از یافتن فرزند خود بیژن نومید
 شد، کیخسرو وی را در جام جستجو کرد:
 پس آن جام بر کف نهاد و بدید
 در او هفت کشور همی بنگرید

جاسم حلّی

قامتی بلند داشت، با اسلحه کامل چهار روز به میدان جنگ می آمد و مبارز طلب می کرد، هیچکس را جرأت مبارزه با او نبود. تا اینکه داوود بن یسّا که برای برادران خویش آذوقه به میدان جنگ برده بود، سخن فلسطینی را شنید و آماده جنگ با او شد. شائول وعده داده بود که دختر خود را به تزویج کشنده جلیات در خواهد آورد و او را از مال توانگر خواهد ساخت، داوود که قامتی کوتاه داشت پنج سنگ برداشت و در انبان خود ریخت و با فلاخن و چویدستی به جنگ جلیات شتافت. جلیات در او به دیده حقارت نگریست و گفت مگر به جنگ سگ آمده ای که چوب دستی داری؟ داوود گفت من از آن روی با چویدستی به جنگ آمده ام تا بدانی که پیروزی با شمشیر و نیزه نیست و جنگ از آن خداست که مؤمنان را پیروز خواهد ساخت. داوود با فلاخن، جالوت [= جلیات] فلسطینی را از پای در آورد و با شمشیر خود او سرش را از تن جدا ساخت.

منابع: دایرة المعارف فارسی، ذیل «جالوت»؛ اعلام قرآن،

خرائلی؛ دایرة المعارف اسلام، به انگلیسی، طبع اول، ذیل «جالوت».

بهاء الدین خرمشاهی

Cam-1 Cam (030069)

جام جم، نام چند کتاب در موضوعهای گوناگون به زبان فارسی که برخی از دانشمندان و ادیبان نوشته اند: (۱) شیخ عارف رکن الدین اوحدی مراغه ای (م ۷۳۸ق). گویند مردی موحد و عارف و گرم رو بوده و با وجود کمال عرفان و سلوک، در فضیلت ظاهری هیچ کمی نداشته است. وی از طریق اوحالدین کرمانی، مرید شیخ الاسلام شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی (م ۶۳۲ق) بوده است. او در سن شصت سالگی به مذهب شیعه اثنی عشری گرایید و این بیت را در وصف حال خود گفت:

اوحدی شصت سال سختی دید

تا شبی روی نیک بختی دید

اشعار بسیاری در ستایش امیرالمؤمنین (ع) و خاندان عصمت و طهارت (ع) دارد و اشاره به حدیث نبوی «انا مدینه العلم و علی بابها» (من شهر دانشم و علی در آن است) که گفته شده است مخالفان از روی دشمنی یا دوستان به دلیل تقیه در دیوان او نمی آورده اند و اکنون صحت انتساب آنها بدو محرز و در مثنوی جام جم ثبت شده است. اوحدی سرودن منظومه جام جم را در ماه رمضان ۷۳۲ق آغاز کرده و در همان ماه از ۷۳۳ق به پایان برده است. وی در سرودن این منظومه، حدیقه الحقیقه سنایی (م ۵۲۵ق) را در نظر داشته و آن بحر و سبک را دنبال کرده است. ولی به تصدیق استادان، جام جم شیرین تر و یک نواخت تر از حدیقه پرداخته شده است. این منظومه شامل موضوعات و مسایل اخلاقی و عرفانی است. جام جم نخستین بار به سال ۱۳۰۷ش و سپس در ۱۳۴۰ش در تهران چاپ شده است؛ (۲) مولی کمال الدین حسین

بلوچی، فارسی و بعضاً عربی سخن می گویند و جز اندکی که مذهب شیعه می ورزند بقیه سنی مذهب و پیرو فقه شافعی هستند. در ۱۳۶۳ش مرکز شهری جاسک دارای یک بیمارستان ۱۸ تختخوابی، ۱۱ مسجد بوده است. همچنین در این سال ۸ مدرسه در این شهر دایر بوده که رو بهم رفته ۱۱۶۱ دانش آموز در آنها درس می خواندند. با ساخته شدن لنگرگاه تازه و پهلو گرفتن کشتیهای بازرگانی بزرگ در جاسک، انتظار می رود که این شهر رونق گذشته اش را بازیابد و باری دیگر به بندری فعال تبدیل گردد.

منابع: جغرافیای کامل ایران، ۱۲/۱۲۵؛ شناسنامه شهرهای کشور، ۱۳۶۴، ج ۲۴، استان هرمزگان؛ آمارنامه استان هرمزگان، ۱۳۶۴؛ ایران و قضیه ایران، ۱۳۱۲ - ۵۱۳۱۶؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵ ش، زندگانی شاه عباس اول، ۱۵۸۸، به بعد؛ دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران، ۱۲۱۴.

جاسم حلّی (۱۲۵۰-۱۳۳۲ق)، علی فرزند قاسم حلّی

اسدی، شاعر و ادیب معروف شیعی. وی در حله متولد شد. از معاصران شاعر مشهور و بزرگ شیعی سید حیدر حلّی بود. در زمینه تاریخ، ادبیات، رجال و تراجم، اشعار کهن و حکایات ادبی استاد بود و یکی از مشاهیر روزگارش محسوب می شد. شاعری پراحساس، امانتدار و صداقت پیشه بود. اغلب اشعارش منحصر به مناقب و مرثیاتی اهل بیت (ع) و سوگ و ستایش سادات و بزرگان دین است. در حله وفات کرد، جنازه اش را به نجف اشرف منتقل کردند و در آنجا به خاک سپردند. دیوان جاسم را خواهرزاده اش شیخ احمد، جمع آوری و چاپ کرده است. سوگ سرودهای عاشورایی او از سوز و گداز و رقت احساس بیشتری برخوردار است. این بیت مطلع یکی از قصاید بلند وی در رثای حضرت امام حسین (ع) و یاران وفادارش می باشد:

لم انس یوم الطّف خیر کرائم

ممن نماها المصطفی الطّهر

منابع: شعراء الحله، ۱۲۷/۴؛ الحصون المنیعه، ۱۷۱/۲؛ الروض

النضیر، ۲۷۹، خطی. مصطفی قلیزاده

جالوت، صورت قرآنی نام جلیات، پهلووان تنومند فلسطینی که به دست داوود پیامبر (ص) کشته شد. در روایات اسلامی، داستان جالوت و داوود را بسیار بسط داده اند. محل نبرد داوود و جالوت را در غور یا دره سفلاهی اردن شمرده اند (← دایرة المعارف فارسی). در تورات نام جالوت، به صورت جلیات ذکر شده و داستان او چنین است: شمربیل، پیامبر بنی اسرائیل، شائول (طالوت) را به پادشاهی بنی اسرائیل مسح کرد و او به جنگ فلسطینیان رفت. یکی از فلسطینیان به نام جلیات که بیکر آراسته و

نشریه دانشکده ادبیات تبریز

دوره پنجم - شماره اول
مهر، آبان، آذرماه ۱۳۳۳

در این نشریه فقط مقالاتی درج خواهد شد که جنبه تحقیق و تنبیه داشته و یا ازچنین مقالاتی ترجمه شده باشد و یا کتابی را معرفی یا انتقاد نماید. هیئت تحریریه میتواند مقالات و آمده را تهذیب و تلخیص کند مگر در صورتیکه صاحب مقاله کتباً بخواهد که مقاله اش همیناً درج شود.

خیابان فردوسی - پانزدهم تیر

مذوچهر مرتضوی

جام جم

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد
تو کز سزای طبیعت نمیروی بیرون
که خاک میکند کجیل بصر توانی کرد
کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد

مقدمه

شاعر آتشین کلام شیراز یکی از سعدایست که در زمان حیات طعم شهرت و قبول عامه را چشید و در روزگاری که بواسطه عدم وسائل طبع و انتشار، هزاران مانع بر سر راه نشر آثار و بسط افکار شاعران و بزرگان علم و ادب وجود داشت بمقامی از شهرگی و مقبولیت خاطر خواص و عوام نائل شد که از شیراز تا ترکستان و هندوستان سفینه غزلش را چون ورق زر همی بردند و ایات شیرینش را چون حلواوی شکر همی خوردند.

شاعر آسمانی شیراز خود بحد کمال غزل و جمال عروس گفتار خویشتن پی برده بود و میدانست که :

(۱) بشعر حافظ شیراز می خوانند و میرقصند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

حافظ شیراز خود آگاه بود که « قبول خاطر » و « لطف سخن » ی

که نصیب او شده است نعمتی خداداد و موهبتی آلهی است :

(۲) حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

و شاید از همین جهت در نظر شاعر بزرگ « کمال حسن » در عالم وجودخواه

بنا بر این تربیتی که در خانواده بکودک داده میشود بایستی بعنوان همکاری بک عمل اساسی پرداخته تر باشد نه اینکه تصور شود خانواده مبداء و منتهای ن عمل است. در حقیقت تربیت خانوادگی متضمن و مستلزم هئاساسی دقیق دک است.

تا بدینوسیله موفق شود که کودک را در تکامل تدریجش دنبال کند و باید این اصل مبتنی باشد که کودک برای نامیل و مدرسه ایجاد نشده و منحصرانه بقامیل لق است نه بدبستان بلکه خانواده هم مثل دبستان برای کودک امروز یعنی مردفردا ست شده است. و بهمین دلیل تربیت خانوادگی باید از نزدیک با تربیت دبستانی راک داشته باشد. و اگر اتفاقاً بین این دو تربیت تضادی موجود باشد در وجود دک نیز اختلال حاصل شده نتایج شومی ببار خواهد آورد خانواده باید با دقت کار تنان را تعقیب نماید یعنی نه کار دبستانی را بطرز قابل ملاحظه ای افزون کند و نه بکه کودک را به بقییدی و فرار از قوانین دبستان تشویق نماید. و بهترین راه ست که مشورت های ابوبن خانواده معلمین را در خصوص رفتار و اخلاق شاگرد روشن ند و از نتایج تعلیمات دبستانی آنها را مطلع سازد و با علاقه نشان دادن به جلوه های ناگون زندگی دبستانی و حمایت آن و بالاخره با ایجاد يك آتسفر مشترك نهاد بین خانواده و دبستان آنها را کمک کند.



(۱) بیت مقطع غزل ۴۴۰ دیوان حافظ نسخه مصححه مرحومین قزوینی و ذنی

(۲) بیت مقطع غزل ۳۷ دیوان حافظ چاپ قزوینی غنی